



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 3, Issue 1, Spring 2022, pp. 47-62

Situational Context and Functions of Tarikh e Sistan Based on Halliday Theory

Vahid Mobarak*

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 03/03/2022

Accepted: 04/14/2022

Abstract

Tarikh e Sistan is a text from the middle of the fifth century which has been written by Morsal in terms of writing style and by an unknown author. Halliday considers the text to have trans-elemental elements, contextual context, and context, and to include empirical meanings, actors of discourse, and discourse, and to believe that the text should have a beginning, middle, end, or context. He has considered the language of the seven functions and maps: interactive, imaginative, instrumental, exploratory, supervisory, informational (declarative) and emotional. The main purpose of this study is to determine the ability of this theory to analyze the Tarikh e Sistan and to show the trans-role factors and functions of this text. Method: This descriptive-analytical study is a map-based reading of the history of Sistan based on Halliday's theory. Findings show that the ritual-religious discourse of the author of Tarikh e Sistan; Mythical and surrealist actors of the text; And the method of discourse based on linking history and myth, which have been processed with the wonderful adaptations of Iranian and Semitic culture (Kiomars = Adam AS), which are based on the idea of social equality and populism; They create the situational context and unwritten parts of this text. Conclusion: This report text has a situational and contextual context and in its functions, imaginative and emotional function can be seen in expressing Sistan's wonders and its value, but the information maps (descriptions) and persuasive language have respectively. They are the most visible and the interactive function (conversations) has the least appearance compared to other functions and maps of language.

Keywords: "Holiday", "Situational context", "Language orthography", " Tarikh e Sistan", "Dominance of declarative role".

پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی

سال سوم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱ هـ ش، صص. ۴۷-۶۲

بافت موقعیتی و کارکردهای تاریخ سیستان بر اساس نظریه هلیدی

وحید مبارک*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۲

چکیده

تاریخ سیستان متنی از نیمه قرن پنجم است که از نظر سبک نگارش به نثر مرسل و به دست مؤلفی ناشناس نگاشته شده است. هلیدی متن را دارای عناصر فرانقشی، زمینه و بافت موقعیتی و دربرگیرنده معانی تجربی، عاملان گفتمان و شیوه گفتمان می‌داند و معتقد است که متن باید دارای آغاز، میانه و انجام یا بافتار باشد. وی برای زبان کارکردها و نقش‌های هفت‌گانه تعاملی، تخیلی، ابزاری، اکتشافی، نظارتی، اطلاع‌رسانی (اظهاری) و عاطفی را در نظر گرفته است. هدف اصلی این پژوهش، مشخص کردن قابلیت این نظریه برای تحلیل تاریخ سیستان و نشان دادن عوامل فرانقشی و کارکردهای این متن است. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی، به خوانشی نقش‌گرایانه از تاریخ سیستان، بر اساس نظریه هلیدی، پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که گفتمان آیینی-دینی نگارنده تاریخ سیستان، عاملان اسطوره‌های و فراواقع‌گرای متن و شیوه گفتمان مبتنی بر پیوند دادن تاریخ و اسطوره که با تطبیق‌های شگرف فرهنگ ایرانی و سامی (کیومرث=آدم ع) و اندیشه برابری اجتماعی و شعوبی‌گری، پردازش شده‌اند، بافت موقعیتی و بخش‌های نانوشتۀ این متن را می‌سازند. در نتیجه، این متن گزارشی، بافت موقعیتی و بافتار دارد و در کارکردهایش، کارکرد تخیلی و عاطفی در بیان شگفتی‌های سیستان و ارزشمندی آن دیده می‌شود، ولی نقش‌های اطلاع‌رسانی (توصیف‌ها) و ترغیبی زبان به ترتیب دارای بیشترین نمود هستند و کارکرد تعاملی (گفت‌وگوها) دارای کمترین نمود نسبت به دیگر کارکردها و نقش‌های زبان است.

واژه‌های کلیدی: هلیدی، بافت موقعیتی، نقش‌گرای زبان، تاریخ سیستان، غلبه نقش اظهاری.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

اگر بپذیریم که با گفتن سخنی نظام مند و هدفدار، بخشی از اندیشه‌های نهان و هدفی از اهداف درونی خود را آشکار می‌کنیم، در واقع نظریه هلیدی را پذیرفته و بدان عمل کرده‌ایم. برای نمونه، با گفتن «برای تحصیل من، دیگر دیر شده است»، گوینده از فرهنگ و زمینه‌ای سخن گفته است که در آن میان آموزش و سن و سال دانشجو، ارتباط بسیار معناداری وجود دارد و از سوی دیگر، پیوستگی گوینده با میان‌سالان یا کهن‌سالان را پدیدار می‌کند و سرانجام، ناخشنودی گوینده را برای ازدست‌دادن فرصت و اندوه ناشی از آن، بیان می‌دارد. البته پیداست که هیچ‌یک از این داده‌ها در زنجیره گفتار این جمله، گفته نشده است، ولی در فحوای آن یعنی پس و پیش و در نهادش گنجانده شده است. نظریه معناگرایی هلیدی، می‌کوشد نشان دهد که در گفتار، معنای موجود در زمینه گفتار و اندیشه و پیام نهان در متن و پیام آن، کم‌اهمیت‌تر از الفاظ و واژگان (روابط هم‌نشینی و جانشینی گفتار) نیستند، یعنی بستر تولید گفتار و نیز هدف تولید آن به علاوه بخش‌های به حاشیه رانده شده، اگر مهم‌تر از خود واژگان نباشند دست کم، به همان اندازه، اهمیت دارند. حال اگر این گفته هدفمند را به گفتارهای کاربردی و هدفمند تعمیم دهیم، جدای از معانی و کارکردهای مطرح شده در پیش و پس سخن، فضای ارتباطات واژه‌های کلیدی را که چون دانه‌هایی درخشان در درون گفتار پراکنده می‌شوند و اسباب فضا سازی و ایجاد حال و هوای ویژه در متن می‌گردند، باید به آن‌ها بیفزاییم و به احاطه معنایی که پیرامون سخن را در بر گرفته است، بیشتر توجه کنیم و آن‌ها را بیابیم. این نکات، تقدم و حرکت الفاظ بر ریل معنا و رسیدن به مقصود در همان راستا را به ما گوشزد می‌کنند.

پژوهشگران مایکل هلیدی (۱۹۲۵م) را در کنار آندره مارتینه و فرث، برجسته‌ترین نظریه پرداز رویکرد نقش‌گرایی در زبان‌شناسی سازگانی یا نظام‌مند معرفی می‌کنند که روش او به رویکردی موفق در تحلیل متون تبدیل شده است (رضایی، علیپور، ۱۳۹۱: ۱۷۹-۱۶۳؛ فقیه ملک مرزبان، مجبی تبار، ۱۳۹۲: ۲۲۵-۱۹۹). حرّی (۱۳۸۹: ۸۷-۶۹ و ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۰۱) معتقد است که زبان‌شناسی سیستمی یا سیستمی -نقشی و پرداختن به نظام معنایی مبتنی بر متن به وسیله همین زبان‌شناس انگلیسی (هلیدی)، بسط و توسعه داده شده است.

دیدگاه نقش‌گرایی زبان، با معناگرایی بر این باور استوار است که زبان، نقش کارکردی و ابزاری در جامعه و نظام اجتماعی دارد و ابزاری برای رفع نیاز و ارتباط و... است. به‌طور کلی، در این دیدگاه، متن در بافت کاربردی یا هدفش، مفهوم خود را می‌یابد (ر.ک: آفاگل زاده، ۱۳۹۴: ۸۸) و کوچک‌ترین شکل ارتباط که بتواند آغاز، میان انجام داشته باشد و هدفی معین را برساند، جمله، بند یا پاره گفتار است (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۶: ۲۱۲). هلیدی (۱۳۹۳: ۴۷) زبان نقش‌گرا، را پویا می‌داند و گفتار برآمده از آن را متن نامیده است. «فرث» معنای هر پاره گفتار را همان نقشی می‌داند که آن پاره گفتار در بافت (پیوند تک‌تک اجزا با کل متن یا رابطه هم‌نشینی فراتر از جمله‌های مرکب) ایفا می‌کند (فرث به نقل از: مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۲۶؛ مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۸: ۲۳۷). با این دید، زبان بهره‌مند از داده‌های فراوانی است که همچون بستر و زمینه، امکان و اطلاعات لازم برای شروع ارتباط سخنوران به وسیله زبان را فراهم می‌آورد و سرانجام هدفی ویژه و مشخص را از گفتار دنبال می‌کند و در مقابل، چون زبان، ابزار ارتباط و

مشخص کننده اهداف ارتباط است بین هر زبان و جامعه آن، دادوستد و پیوندی سیستم وار وجود دارد که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. بافت و بافت موقعیتی، در واقع نشان دهنده همین زمینه گسترده یا پیشینه استوار است که گوینده و شنونده، بر پایه آن، با یکدیگر پیوند کلامی و تعاملی زبانی برقرار می‌کنند و از طریق آن به اجرای خواسته‌هایشان می‌رسند.

این بافت غیرزبانی و فرامتنی که با پیوستن دال‌ها و نشانه‌های موجود در متن، شناخته می‌شود، ممکن است برابر واژگان به کار برده شده در بافت زبانی نباشد، اما به کمک همان بافت زبانی و نشانه‌های هدایت کننده آن، آشکار می‌شود و به هیچ وجه، قابل حذف کردن از متن و معنا نیستند. این بافت غیرزبانی، کارکردی فراتر از خارج و در خارج از محدوده روابط هم‌نشینی درون جمله‌ای قرار می‌گیرد و بیشتر از همه، جهان ذهنی و معنایی نویسنده یا گفتمان حاکم بر سخن او را به نمایش می‌گذارد. صفوی (۱۳۸۳: ۱۶۶) هم بر آن است که «بافت موقعیت یا بافت غیرزبانی، تمامی اشیا و اعمال پیرامون گوینده و شنونده را به هنگام تولید واحد زبانی، مورد بحث قرار می‌دهد و دربرگیرنده دانش مشترک گوینده و شنونده است» (ر.ک: پهلوان نژاد و ناصری، ۱۳۸۷: ۵۸-۳۷). این همان چیزی است که هلیدی (۱۳۹۳: ۴۶) از آن به آگاهی ما از متن یا پیش‌آگاهی از معانی‌ای تعبیر می‌کند که مبادله می‌شوند یا ممکن است مبادله شوند و سبب می‌شوند که پیشبینی‌هایی از معنا و متن، در ذهن آماده شود و از این طریق، مشارکتی و ارتباطی قوی‌تر از آنچه که روابط هم‌نشینی گفتار فراهم می‌آورند، میان گوینده و شنونده فراهم آید.

نکته مهم دیگر این است که خوشه‌های واژگانی به کار برده شده در بافت متن، در پیوندی ارجاعی با یکدیگر، معنایی نانوشته را نیز منتقل می‌کنند. این «پیوند برآمده از ارتباط اجزا و نشانگر کل»، در حوزه معناشناسی واژگانی، با هم آیی یا به هم مربوط بودن نامیده می‌شود» (آقاگل زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۸). برای نمونه، اگر موضوع متن، حماسه و اسطوره باشد، واژگان و جمله‌های مربوط به میهن، کاشانه، دلاوری، رزم، حمله، فرار، فداکاری، اسارت و بندگی، زندگی، آزادی، دفاع، کین و کین ستانی، خوشه واژگان حماسی را پدید می‌آورند و واژگان و جملاتی درباره دیو، پیدایش انسان، آفرینش، پادشاهی، راستی، اختراع خط و تقسیم طبقاتی جوامع و... می‌توانند ارتباطی خوشه‌ای را برای اسطوره‌ها با یکدیگر برقرار کنند و این در حالی است که، اجزای این مجموعه می‌توانند تنها هم به کار روند و استقلال داشته باشند، ولی تصویر و معنایی که از پیوند و ارتباط آن‌ها با یکدیگر حاصل می‌شود، خبر از نشان دادن فراواقعیت‌ها و اولین‌ها و فداکاری و ازجان گذشتگی در اسطوره و حماسه، دارند که این معانی کلی، فراتر از محدوده جمله‌ها و نقش‌های فاعل و مفعول و... است و حاصل پیوند اجزای گفتار و بندهای دور از هم، با ساختن فضای حاکم بر متن، به کمک یکدیگر است.

مؤلفه‌های نظام معنایی زبان به منطقی یا تجربی، بینافردی و بینامتنی تقسیم می‌شوند و روابط منطقی، زمینه گفتمان را و روابط بینافردی، عاملان گفتمان را و روابط بینامتنی، شیوه و سبک گفتمان متن را مشخص می‌کنند. در یک رابطه دوسویه، معانی تجربی را ویژگی‌های زمینه، معانی بینافردی را ویژگی‌های عاملان گفتمان و معانی بینامتنی را شیوه‌های گفتمان، فعال می‌سازند. هلیدی (۱۳۹۳: ۸۷)، بافت موقعیتی را حاصل و ترکیبی از زمینه گفتمان، عاملان گفتمان و شیوه گفتمان می‌داند و بافت فرهنگی را پس‌زمینه سازمانی و اندیشگانی‌ای می‌داند که به متن ارزش می‌دهد.

وی علاوه بر این مقدمات گفتار، به اهداف کار کردی و کنش‌های زبان، در انتهای سخن نیز می‌پردازد؛ همان چیزی که صفوی آن را «معناشناسی منظورمدار» می‌نامد (۱۳۸۶: ۲۱۶)؛ هلیدی، کنش‌ها را در هفت نقش و کارکرد خلاصه می‌کند: نقش ابزاری: برای برآورده کردن نیازها؛ نقش نظارتی یا تنظیم‌کننده و اعلاتی: برای دستور و هشدار دادن و کنترل رفتار مخاطب؛ وجه امری در این گونه جمله‌ها، مشهود است؛ نقش تعاملی: برای ایجاد ارتباط با دیگران (مکالمه دوستانه یا نامه‌ها و...); نقش عاطفی: برای بیان عواطف، احساسات، حالات روحی و عقاید شخصی. «این همان نقشی است که مارتینه آن را با اندکی گسترش، حدیث نفس می‌گوید»؛ نقش اکتشافی: استفاده از زبان و طرح پرسش برای یادگیری؛ نقش تخیلی: استفاده از زبان برای سرودن شعر، قصه‌پردازی و خلق دنیای خیالی؛ نقش اطلاع‌رسانی و اظهاری: برای رساندن پیام به دیگران، بیان واقعیت‌ها، رویدادها و حوادث. (ر.ک: هلیدی، ۱۳۹۳: ۱۲۹-۳۳؛ آکماجین و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۹۴؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۳۵؛ قاضی‌زاده، قسولی هزاره، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۱۱؛ رضایی، علی پور، ۱۳۹۱: ۱۷۹-۱۶۳) از دیدگاه دستوری، می‌توان این جمله‌ها را با جمله‌های خبری، همسان دانست (آکماجین و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۹۵).

در این دیدگاه، پیام و هدف متن، به وسیله نقش‌ها و کنش‌های ایجادشده به وسیله متن که اغلب نگفته می‌مانند، ولی برایندی کلی از متن هستند، مشخص می‌شوند. پیداست که خوانندگان زمانی تمام پیام‌های متن و کلیت آن را درک می‌کنند که تمامی متن را مد نظر قرار بدهند (ر.ک: حرّی، ۱۳۸۹: ۸۷-۶۹) و دلالت‌کننده‌ها (زنجیره گفتار) و کارکردهای فرازنجیرهای گفتار را با مدلول‌ها و بافت موقعیتی و کارکردهای فراتنشی زبان، یکجا و درهم تنیده، پیش روی خود قرار دهند؛ در این صورت اکتشافی است که جلوه متن و معنا با شکوه‌تر و درخشان‌تر می‌شود و احتمال «چندخوانشی شدن متن، به دلیل اختیاری و قراردادی بودن دال و مدلول‌ها» (صفوی، ۱۳۹۰: ۳۰) از این رهگذر فراهم می‌آید و این جاست که بافت موقعیتی و کارکردهای زبان و لایه‌های گفتمان، اهمیت پیدا می‌کند (ر.ک: سرل، ۱۹۶۹: ۲۲ به نقل از پهلوان نژاد، ۱۳۸۷). برای نمونه اکتشافی باید گفت که اگر پس از خواندن تاریخ سیستان، پرسیده شود که سیستان چگونه جایی است؟ خواننده با در نظر گرفتن آغاز و میان و انجام (بافتار کلام) و نیز پیوند های اجزای مختلف متن با یکدیگر (بافت کلام) و زمینه (بافت موقعیتی) و معانی ای (کارکردها) که نویسنده در فحوای کلام گنجانیده است، می‌تواند پاسخی در خور اکتشاف و دریافت خویش به این پرسش بدهد. یا در نمونه دیگر، وقتی می‌گوییم: «او نوشتن این کتاب را آغاز کرده است و آن را به پایان خواهد رساند»، پیام و کنش با ارادگی برای به‌انجام رساندن کار را از آن دریافت می‌کنیم که فراتر از واژگان موجود در متن است و حاصل به‌هم پیوستگی بافتار آغازین، میانی و سرانجامین یعنی شروع کار، کوشیدن مداوم و به هدف رسیدن است و با رابطه منطقی «راهگشایی کوشش» و رابطه بینافردی «خواننده - نویسنده» و با رابطه بینامتنی «قرار گرفتن در آثار مکتوب» و به هدف اعلام و اظهار خشنودی و ترغیب است که خود را در ورای کلمات متن (سه گروه اسمی و یک گروه حرف اضافه‌دار و دو گروه فعلی)، نهان کرده است. «مطالعه این گونه زبان، بنیادی معناشناسانه دارد و نقش‌گرا است نه نحو‌گرا، اما مسلم است که نحو را کنار نمی‌گذارد» (هلیدی، ۱۳۹۳: ۲۲).

۱-۲. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های مرتبط با جستار حاضر، در دو دسته دستور زبان و تاریخ سیستان، عبارت‌اند از:

کتاب *زبان، بافت و متن هلیدی و رقیه حسن* (۱۳۹۳) که در برگیرنده گزارش آن‌ها از این نظریه است. فقیه ملک مرزبان و محیی تبار (۱۳۹۲: ۲۲۵-۱۹۹) نام‌گذاری مضامین جنگ را در شعر قیصر امین‌پور بر مبنای نظریه هلیدی سنجیده و آن را در فرائقش اندیشگانی و تجربی مؤثر دانسته‌اند. رضایی و علی‌پور (۱۳۹۱: ش ۱۷۹-۱۶۳) در بررسی کتاب‌های *فارسی بیاموزیم*، بر اساس نقش‌های هفت‌گانه زبان از دیدگاه هلیدی، نقش تعاملی را در آن کتاب‌ها بیشتر و قوی‌تر یافته‌اند. قاضی‌زاده و قنسولی هزاره (۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۱۱) با همان رویکرد، نقش‌های هفت‌گانه را در زبان نوشتاری و سایل نقلیه برون‌شهری، بررسی کرده‌اند. حرّی (۱۳۸۹: ۸۷-۶۹) هم‌بستگی سطح طرح اولیه، سطح متن و سطح روایت را در داستان حسنگ وزیر، بر اساس فراکارکردهای هلیدی، پژوهیده است. حرّی (۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۰۱) در مقاله‌ای دیگر، تصدیر یا ساخت مبتدایی را در دو سوره از قرآن مجید بررسی کرده است. پهلوان‌نژاد و ناصری مشهدی (۱۳۸۷: ۵۸-۳۷) در پژوهش خود به تحلیل نام‌های از *تاریخ بیهقی*، بر اساس رویکرد معناشناسی کاربردی پرداخته‌اند. پهلوان‌نژاد و زمردی (۱۳۸۳: ۷۴-۵۵) به بررسی فرائقش‌ها بر نحوه ادراک و مفهوم‌سازی وقایع جهان و درون ذهن مبادرت کرده‌اند.

بهار (۱۳۷۰: ج ۲) به سبک‌شناسی *تاریخ سیستان* و تصحیح آن و مدرس صادقی (۱۳۹۱) به تصحیح و ویرایش *تاریخ سیستان* و شریفی (۱۳۸۷) به گزارشی از *تاریخ سیستان* پرداخته‌اند. پناهی (۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۶۳) به تعریف اصطلاحات دیوانی *تاریخ سیستان* همت گمارده است. صفوی (۱۳۸۳: ۴۲، ۱۶۶) از پیوستگی بافت‌های زبانی و غیرزبانی سخن گفته است. اما پژوهش مستقلی که به بررسی *تاریخ سیستان* بر اساس نظریه هلیدی پرداخته باشد، دیده نشد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت تحقیق و روش کار

ضرورت و اهمیت این تحقیق در لزوم تطبیق دادن آثار کهن ادب فارسی با نظریه‌های جدید و سنجش آن‌ها از این طریق است. این جستار به روش توصیفی - تحلیلی و خوانشی نقش‌گرا از کتاب *تاریخ سیستان* است.

۲. بحث و بررسی

۱-۲. معرفی مختصر تاریخ سیستان

هرچند که برخلاف دیگر تاریخ‌های محلی، نویسنده *تاریخ سیستان* ناشناخته است، اما بهار (ر.ک: ۱۳۷۰: ۴۵، ۵۸، ۵۷)، ضمن گزارش یک‌دست‌نبودن متن، بخش نخست آن را به شمس‌الدین محمد موالی و بخش دوم را به محمود بن یوسف اصفهانی نسبت داده است. «نثر این کتاب که در نیمه قرن پنجم هجری نوشته شده است و همه مختصات نثر قدیم را دارد» (شریفی، ۱۳۸۷: ۳۸۴)، «دربیرگیرنده داستان یک سرزمین، از ساخته شدن تا رونق و آبادانی آن و سرانجام ویرانی‌اش به دست بیگانگان است» (مدرس صادقی، ۱۳۹۱: سیزده)؛ از این رو، *تاریخ سیستان* روایتی داستانی است و «سلدن» (۱۳۷۷: ۲۰۷) تاریخ را همواره بیان داستانی درباره گذشته می‌داند و از همین جنبه داستانی و نیز جنبه زبانی است که تاریخ به ادبیات پیوند می‌خورد. البته مؤلف، کار خود را ادامه کتاب *خبرگرشاسب* و کتاب دیگری به نام *فضایل سجستان* از هلال بن یوسف اوقی می‌داند.

سرآغاز این کتاب، بر بنیاد اسطوره و کهن‌الگوی شهرسازی نهاده شده و نویسنده، گرشاسب را فرزند کیومرث و کیومرث را همان آدم (ع) دانسته است. پس از آن، نویسنده با آوردن حدیث نور مصطفی، برتری

حضرت محمد (ص) را بر جهانیان اعلام کرده و از جانشینان او و نیز والیان اموی سخن می‌راند. سپس از دست‌به‌دست شدن سیستان در عهد آنان و رسیدن حکومت به صالح بن نصر و هم‌یاری یعقوب و عیاران با او برای شکست دشمنان و خوارج را بیان می‌کند. امارت یعقوب با غلبه بر نصریان آغاز می‌شود و او کرمان و پارس و رُخد و بلخ و هری را به تصرف خود درمی‌آورد و پس از آن، او را ملک‌الدنیا می‌خوانند. یعقوب در حرکت به سوی بغداد برای شکست دادن خلیفه (معتد علی‌الله) و سپاهش، توفیقی نسبی می‌یابد، ولی بیماری سخت، او را در جندی شاپور، از پای درمی‌آورد. (و این کار را به هلاکو وامی‌گذارد تا پس از سه قرن آن را به انجام رساند). عمرو برادر یعقوب جانشین او می‌شود و با پذیرش صلح با خلیفه به سیستان برمی‌گردد. نویسنده تاریخ سیستان، قصد دارد عهد این دو برادر را روزگار قدرتمندی سیستان معرفی کند و از پیروزی‌هایشان سخن بگوید. با کشته شدن امیر خلف و فرزندان او، محنت سیستان روی می‌نماید و والیان محمود غزنوی بی‌رسمی و غارت می‌کنند و والیان مسعود و مودود هم همان کار را ادامه می‌دهند تا این‌که، «طغرل ملعون نامبارک» بر سیستان غلبه می‌یابد و همه آسب‌ها اندر این روزگار به سیستان می‌رسد. (نقل به اختصار، تاریخ سیستان، ۱۳۹۱: ۱-۲۱۳) نگاه نویسنده، به پیش از اسلام، سخت اسطوره‌ای است. اما در بخش اسلامی، دین و سیاست را توأمان می‌بیند و تاریخ را آمدن این امیر و آن والی و پیروزی و شکست آن‌ها قلمداد می‌کند.

۲-۲. بررسی بافت موقعیتی تاریخ سیستان

آغاز تاریخ سیستان با پیوند دادن آن به اسطوره گرشاسب و آدم (ع) و میانه آن خبر قدرت و ذلت صفاریان و انتهای آن، اوضاع نه‌چندان خوب طغرل سلجوقی و نویسنده تاریخ سیستان است. این بافتار، آکنده از زمینه‌های تجربی، روابط بینامتنی و بینافریدی است که از جهان‌بینی و جهان‌ذهنی و آیینی مؤلف، اطلاعات گسترده ولی نانوشته‌ای را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. این نکات، بافت موقعیتی یا زمینه پیوندهنده نویسنده و خوانندگان اثر اوست. در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

۲-۲-۱. زمینه گفتمان

در این متن، از فرهنگ ایران، اسطوره‌ها و شهرسازی اسطوره‌ای و «تاریخ عجم» سخن گفته شده است که زمینه‌های گفتمان را تشکیل داده و با اخترشناسی، سعد و نحس، مسلمان شدن و آبادانی همراه گشته‌اند. فرهنگ حاکم بر این گفتمان، فرهنگ ایرانی (آبادی، دین، علم، پادشاهی) است و نشانه‌ها و معانی زمینه‌ساز در این متن، موارد متعددی هستند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

«بنا کردن سیستان...» و جملات «اکنون بنا کن و ابتدا به دست خویش پی افکن» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۱: ۱) نشان کهن‌اندیشه ایرانی، شهرسازی است که اغلب، نیکانی چون سیاوش پرورش یافته به دست رستم، یا گرشاسب که سیستان را ساخت، عهده‌دار پی‌ریزی، ساخت و انجام دادن آن بوده‌اند. البته گرشاسب و خاندانش نیز به این اردوگاه تعلق دارند و کارهایشان اهورایی و در حمایت از سرزمین ایرانویچ است و با این بنیادگذاری، گرشاسب و سیستان در اردوگاه نیکی وارد می‌شوند. البته، نویسنده تاریخ سیستان با روش داستان‌وارگی متن و با کاربست «مکانیزم دفاعی» برشمردن خوبی‌ها، به دفاع از سیستان و محیط‌خشن آن پرداخته است؛ چراکه «داستان‌ها از کارآمدترین مکانیزم‌های دفاعی فرهنگ‌ها هستند» (یاوری، ۱۳۸۸: ۲۴). وجود داستان گرشاسب نژاده و نیو، و

ضحاک، آن جادوی سیاه مرگ آور به اسطوره‌ها و تقسیم آفریدگان بر اساس نظام خوب و بد، اشاره‌های اسطوره‌ای این متن (اهورایی - اهریمنی) هستند.

سخن نویسنده در این مورد که «پیامبر مردم عجم را به دین حق خواند و اولین اجابت کنندگان او، مردم سیستان باشند» و نام‌هایی چون گرشاسب، ضحاک و جادو، پذیرش دعوت پیامبر اسلام به وسیله سیستانیان، در کنار اسطوره‌ها، به نظام دوئیی اشاره دارد که نزد اقوام و ملل مختلف هم مشاهده می‌شود (ر.ک: سرمد و خزاعی، ۱۳۹۴: ۷۵-۵۷) و اشاره‌ای آیینی به تاریخ دینی ایرانیان و سیستان است. بهار (۱۳۷۳: ۱۹۹) بر آن است که «اسطوره و آیین باستانی، همان فرهنگ امروزی است» و تاریخ سیستان با ایجاد هم‌گرایی میان دین و اسطوره، پیام و هدف و کارکرد ادبی - اعتقادی متن و نویسنده آن را نشان می‌دهد (کافی و عامری، ۱۳۹۴: ۶۲-۴۳) که نگارنده متن آشکارا آن را نشان داده است.

پیشگویی دوام چهارهزارساله سیستان و درنگ در هفت و چهار و دوازده؛ نگرش اخترشناسانه و مبتنی بر علم نجوم کهن را بیان می‌کند که از سازوکارهای فراواقعیت‌گرا و مرتبط با دانایی، در اسطوره و ادب حماسی به شمار می‌آیند (ر.ک: ستاری، ۱۳۶۸: ۳۶۶). ثمینی (۱۳۸۷: ۱۵-۱۳) تعریفی دارد که با نگرش تاریخ سیستان به اسطوره و زمینه‌هایی که از آن‌ها سخن به میان آمد، همسو می‌نماید: «اسطوره گونه‌ای است مرتبط با ادبیات که با منشأ جهان، آفرینش، جنگ خدایان و قهرمانان، یا مصائبی که بر قوم کهن رفته، مرتبط می‌شود. نه دین است نه تاریخ و نه آیین، اما با هر سه در ارتباط است... کاربست اسطوره‌ها در ادبیات، نشانه‌زایی آنهاست».

آنچه در معناگرایی تاریخ سیستان، خود را بیشتر از هر چیزی، نمایان می‌سازد توجه به علم (شهرسازی و نجوم) و دین (بعث پیامبر و ظهور دین اسلام، پلیدی ضحاک و جادو) و پس از آن‌ها، تقدیر مسلط (تأثیر اختران بر زندگی) بر همه کس و همه چیز است که زمینه اصلی و فرهنگ ایرانی این اثر را می‌سازند (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۲۹ و ناظمیان‌فرد، ۱۳۹۰: ۱۵۶-۱۳۰).

دیرینگی سیستان و ساخته شدن آن به دست گرشاسب، با در نظر گرفتن سعد و نحس و دخالت‌های شوم جادو، ظهور اسلام و تحول ارادتمندان سیستانیان به دعوت پیامبر، آبادانی و ویرانی و سپس آبادانی دوباره سیستان و قدرت گرفتن یعقوب و یارانش و تحولات قدرت که در سیستان روی داده، زمینه تجربه شده این گفتمان را فراهم آورده‌اند. این معانی منطقی و تجربه شده، به حادثه، عمل، حالت یا جنبه محسوسی از عالم واقع اشاره می‌کنند که ارتباطی نهان و رمزی را با متن و یکدیگر دارند. این متن، بیانگر رمزهای پیوستگی سیستان با تاریخ کهن ایران؛ داشتن بنیاد نیک و خوب؛ استقلال داشتن سیستان؛ دینداری مردم و حاکمان سیستان است تا بدین وسیله توجه و مهر خواننده و شنونده را به سیستان ایجاد کند و افزایش دهد و جایگاه و نقش مهم آن را در تاریخ ایران بازگو نماید.

۲-۲-۲. عاملان گفتمان

کارگزاران و عاملان متن، به دو شاخه درون‌متنی و برون‌متنی قابل تقسیم هستند. نویسنده و خوانندگان روزگاران پس از نگارش کتاب (=فارسی‌خوانان)، عوامل برون‌متنی این کتاب هستند و گرشاسب، فریدون، اخترشماران، سیستانیان، پیامبر، ابوالموید بلخی، فردوسی و رستم، مردمان سیستان و دیه مسو با آن آب و ویژه‌اش (که در مانگر

نیکان است)، ضحاک و جادوی سیاهش، گبرکان، افراسیاب، محمود غزنوی و وزیر و سپاهش، خاندان یعقوب لیث و عیاران و همراهانشان و دیگر حکام محلی یا حتی سرکشی کنندگان، عاملان درون‌متنی‌اند. همان‌طور که گفتیم عاملان درونی را می‌توان به ترتیب، به دو گروه نیکان و بدان تقسیم کرد.

عاملان گفتمان، روابط بینافردی متن را مشخص می‌کنند و تقسیم آنان به دو گروه نیکان و بدان خود می‌تواند گونه‌ای از این روابط را بر اساس دیدگاه کلی دوئیی زرتشتی، نشان دهد و خبر از گرایش نویسنده به گزاره‌های دینی ایران پیش از اسلام باشد. در طبقه‌بندی دیگری، دو گروه - پیامبر، فردوسی و ابوالمؤید بلخی در برابر گروه ضحاک و افراسیاب و محمود و وزیرش - ارتباط تقابلی معناداری دارند. همان‌طور که سیستم‌های یک‌بار با گبرکان (ایرانیان باقی‌مانده به آیین کهن) و یک‌بار هم با تمام شگفتی‌های سیستم مرتبط هستند و روابط بینافردی این متن را بر مبنای دینداری و مسلمانی سیستم‌های و فراواقعیت‌های طبیعی که بشر را با دنیای اسطوره‌ای و گرامی‌داشت طبیعت پیوند می‌دهد، رقم می‌زنند. البته، دوگانگی آشکار میان دل‌بستگی نویسنده به نمادهای ایرانی را در راستای میهن‌دوستی و مخالفت او با زرتشتیان و ایرانیان باقی‌مانده به دین کهن و گبر و کافر خواندن آنان را در راستای هم‌سوئی با قدرت خلیفه و تبعیت از او می‌توان تفسیر کرد.

۲-۲-۳. شیوه گفتمان

این متن، کارکردی ترغیبی دارد و آمیخته به لحن ارباب - رعیتی است که براساس سبک قدیم خراسانی نوشته شده است. پیوند برون‌متنی اثر با کتاب‌های اخبار گرشاسب، فضایل سجستان، شاهنامه و بندهشن را در مسأله رستم از دید محمود غزنوی، گرشاسب، افراسیاب و ضحاک، و بن‌مایه‌های کهن‌الگوی شهرسازی، غلبه تقدیر، لزوم اطاعت از پادشاه، پیوستگی دین و قدرت و پیوند تاریخ با اسطوره، اندیشه‌های ایران‌شهری و سامی و... را می‌توان دید.

اما، نشانه‌هایی هستند که خواننده را به پیوستگی معنایی سیستم به گروه نیکان و دوری از گبرکان و مفسدان، راهنمایی می‌کنند. سیستمی که پر از شگفتی‌هاست؛ آبش، فقط نیکان را شفا می‌دهد، پس نمی‌تواند بدپرور و پناهگاه شروران پناه آورده به کویر باشد. پایه این شهر بر سعد گذاشته شده و مردمش به طوع و رغبت یا به عنف و گره اسلام آورده‌اند و از دیدگاه دینی و خلیفه حاکم بر سرزمین‌های اسلامی، ایرادی بر ایشان نیست. این شهر بنیاد بر اسطوره‌ها نهاده، هم حمایت دینی و هم حمایت اسطوره‌ای و هم حمایت نیروهای مافوق بشری و فراطبیعی (نور و فرّ موجود در خاندان گرشاسب و ریگ‌نالنده سیستم) را با خود دارد و آب و آبادانی بسیار شگفت‌انگیز آن در دل کویر، و ویژگی خاص و حیرت‌انگیز و جذّاب آن است. همین دید بسیار مثبت نویسنده و شیوه ارادتمندان او به سیستم، و ستودن آن و شگفت‌انگیز خواندنش (اگرچه ممکن است در جهت خشنودکردن حاکم سیستم و سفارش‌دهنده کتاب بوده باشد)، اما سبب شده است که همه شگفتی‌های آن را، بدون معیار منطقی و خرد، به راحتی بپذیرد و خوانندگان را ترغیب به دیدار از سیستم و علاقه‌مند شدن و داشتن دید مثبت به سیستم و اقامت در آن بکند که داشتن انبوهی از کوه‌ها، آب‌ها و ریگ‌های چون رعد نالنده و مارهای سُرُودار (شاخدار) از مشخصات آن هستند.

در تحلیل و بازجست گفتمان متن معلوم می‌شود که نویسنده، قصد داشته است که زورمندی، جنگ‌جویی و اقتدارطلب بودن سیستم‌های و حاکمانشان را آن‌گونه که در قسمت دوم کتاب و بیان پیروزی‌ها و حکومت یعقوب

صفار و برادرش (عمرولیث) آمده است با استقلال رأی گرشاسب (پایه گذار سیستان) و بیان ضعف ضحاک در برابر او به نمایش بگذارد و از این رهگذر استقلال اقتدار طلبانه سیستانیان را که نشانگر ضعف خلیفه بوده است و به دلیل دور بودن سیستان، از مراکز قدرت، عاملی برای ضعف حاکمیت مرکزی و ایستادگی در برابر خلفای عباسی بوده و سیستان را تبدیل به پناهگاهی برای شورشیان و خوارج می کرده است (دژ مخالفان خلیفه)، علت ارزشمندی آن سرزمین نشان دهد و نقطه ضعف کویری بودن و دور از دسترس بودن را به عامل قوت سیستان بر دیگر سرزمین ها، بدل کند و در کنار شگفتی های آن، آن جا را سرزمینی آرمانی و بسیار ارزشمند نشان دهد؛ چرا که ملوک نیمروز و سیستان، از عهد صفاریان، به مثابه کانون تاریخ ایران و تا عهد صفویان مؤثر در حکومت های مرکزی و نیرومند و مستقل در زمان حکومت های ضعیف بوده اند (ر.ک: صالحی، ۱۳۹۱، ۱۳۵-۱۲۰؛ دلیر، ۱۳۹۷: ۵۲-۳۱؛ گل صفت، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۵۵) گویی سیستان، بهشت شورشیان و مخالفان حکومت ها و مستقر داعیه داران کوچک محلی بوده است.

نکته مهم تمثیلی، تشبیه مضمیر یعقوب لیث به گرشاسب و خلیفه به ضحاک است که نباید از نظر دورش داشت؛ چرا که دیدگاه سیاسی نویسنده را آشکار می کند که خلیفه را چون ضحاک، قدرت استیلا یافته بر ایران می داند که نامردمی و ستم بر مردمان می راند و یعقوب را گرشاسبی می داند که به ناچار در عهد حاکم ستمگری باید با او سازگاری نماید و احیاناً مطیع و فرمانبردار او نیز باشد. بدین ترتیب نویسنده این متن هم به پرسشی اسطوره ای - تاریخی که «چرا گرشاسب جهان پهلوان دربار ضحاک است؟» پاسخ می دهد و هم با در نظر گرفتن تکرار تاریخ، سرکشی و سازگاری کجدار و مریز یعقوب با خلیفه را با آوردن نمونه ای مشابه از پیشینه ایران، محتمل و ممکن می شمارد و در دل احتمال خویش، بلند قدری و ارجمندی یعقوب را چون گرشاسب، فراتر و بالاتر از خلیفه و ضحاک قرار می دهد تا فرمانبرداری از خلیفه و پادشاه را نه تسلیم و اطاعت که مصلحتی و ناگزیر نشان دهد. البته، جدای از نکات گفته شده، می تواند بیانگر میل و ارادت صادقانه نویسنده به سرزمین مورد علاقه خودش یا ممدوح و حامیاش نیز باشد که به خوبی آن را در پس زمینه متن گنجانده است.

پاره دیگر اندیشه نهفته نویسنده متن، در منسوب کردن سیستان به گرشاسب، پس از بررسی های اخترشناسانه، مبتنی بر سعادت مندی آن سرزمین و سپس مردمش، قرار داده شده است. جبر و تقدیرگرایی مؤلف، وی را به نیک نهاد بودن سرشته شده با ذات سیستان، کشانده و سبب شده است که قدمتی به درازای ایران باستان را برای آن رقم بزند و آن را به دست قهرمانی بنا نهد که تنه اصلی شاخه پهلوانان مدار نیکی شاهنامه را به خود اختصاص داده و باز تولید و جلوه های نو و احیاشده از او و نژادش، رستم نامیده شده است که عصاره شاهنامه است و به قول محمود، «همه شاهنامه چیزی جز رستم نیست». مسأله ای که نمی توان به راحتی از آن چشم پوشید، وقعت هایی است که پس از تقدم و پیشاهنگی در اسلام آوردن سیستانیان بر ایشان مستولی می گردد. نکته در این جا است که نویسنده کتاب تاریخ سیستان هیچ سخنی از ویران شدن سیستان و خرابی کنونی آن نمی گوید، اما آبادانی دوباره آن جا را به ۴۴۴ سال پس از هجرت می داند که به احتمال زیاد، مدحی نهانی از حاکم و ممدوح فعلی سیستان یا سفارش دهنده کتاب است و مؤلف وظیفه خود دانسته که از حاکمیت او که سبب آبادانی سیستان و رونق کار او در آن زمان شده است، سپاسگزاری کند؛ همچنین حملات ویرانگرانه پیش از عهد او به سیستان را چه به وسیله غزنیان و چه در پیش از آن، محکوم کند؛ ضمن این که متن، خشنودی وی از اسلام و مسلمان شدن

سیستانیان را در گفتمان وی برملا می‌کند که اظهار این خشنودی، نمی‌توانسته با هدف توجه به جلب رضایت خلفا باشد؛ چون سیستان تابع کامل خلیفه نبوده است.

آنچه باید بدان اشاره کرد، این است که در روایت داستان محمود و فردوسی که به همه ایرانیان مربوط می‌شود، مؤلف اصلی، بسیار با دقت و نکته‌سنجی، عصاره همه داستان‌های شاهنامه را در سیرت عملی فردوسی نشان داده است؛ یعنی بیان حق و طرفداری از نیکی در برابر حاکم ستمگر، آنچه‌آنچه که در شاهنامه ساری و جاری است. در این متن، فردوسی چون کاوه، اما از نوع تاریخی است که در برابر محمود غزنوی که او هم بی‌شبهت به ضحاک نیست، فریاد حق‌خواهی‌اش را با ترک او و عطا و دربارش، فریاد می‌زند. در نظر او، فردوسی چون بزرگمهر است که از کارکرد خودخواهانه و خودمدارانه انوشیروان و حاکمی چون محمود، در تنگنای حسرت و اندوه و دشواری گرفتار آمده است، اما متأسفانه، خواننده پس از دریافت این دیدگاه عالی نویسنده تاریخ سیستان، با خواندن سخنی نه‌چندان بزرگ و گرامی باید به نگرش مادی‌گرایانه و غیرفرهنگی و منفعت‌طلبانه او، تغییر دهد و از اوجی شریف و والا در پرتگاهی مادی و دنیا دارانه درافتد؛ چراکه وی کار بزرگ فردوسی را ضایع کردن رنج، عطانیافتن و در غربت مردن نام‌گذاری کرده است. این سخن دلالت بر آن دارد که اگر مؤلف به جای فردوسی بود، با کنار گذاشتن رنج سی ساله و زنده کردن عجم‌بدان، محمود را دروغ‌زن و یابوه‌گو نمی‌خواند، بلکه صلح‌اش را با بیان نرم و خوشایند محمود می‌پذیرفت تا رنجش ضایع نشود و در غربت نمیرد و پیداست که زنده‌کننده عجم، بهتر از مؤلف تاریخ سیستان این را می‌دانسته و بدان می‌توانسته عمل کند، اما هدف والای او، وی را از آن بازداشته است. تفاوت این دو گفتمان، از زمین تا آسمان است. به عبارت دیگر، نویسنده تاریخ سیستان بسیار درباری و ممدوح‌محور است و برخلاف فردوسی، خویشتن و منفعت‌فردی را بر مصالح و منافع جمعی، برتری می‌دهد.

یادکرد مکرر این نکته لازم است که هم‌زمانی تاریخ آبادانی سیستان (چون ۴۴۴ سال بگذرد این شهر دوباره آبادان گردد) با روزگار زندگی مؤلف و تالیف کتاب، خوشنودی وی را از آبادانی این سرزمین و حکومتی را که در آن عهد، بر سیستان حکم‌فرمایی می‌کرده است، آشکار می‌کند.

در مجموع، می‌توان با پیوند دادن اجزای گفتار با یکدیگر و خیزش به سوی معنا و معانی نهان متن، به وسیله این پیوستار خوشه‌مانند و مرتبط با یکدیگر، به این نکات کلی و فراگیر که بر کل تاریخ سیستان سایه افکنده‌اند و بافت موقعیتی یا پس‌زمینه متن تاریخ سیستان را نشان می‌دهند، دست یافت:

تقدیر غالب بر تعلق سیستان به اردوگاه نیکی و بنیاد دیرینه سال شهر سیستان به دست گرشاسب؛ آبادانی کنونی آن و داشتن حاکمانی دین‌مدار و قدرتمند و عیار و البته حق‌طلب؛ با همه شگفتی‌ها و غرایبی که این سرزمین در خود دارد و مردمانی که در زد و خورد‌های قدرت‌طلبانه محلی یا ملی، دارای نقش هستند، آن‌جا را به سرزمینی مناسب با حکومتی آزاد از خلافت و آرمان‌شهری برای نیکان قرار می‌دهد که برخلاف موقعیت کویری و دور از دسترس‌اش برای گریختگان از جور یا عدل حکام، مورد رغبت و علاقه همگان می‌تواند باشد.

۲-۳. بررسی کنش‌ها و نقش‌های زبان

همه نقش و کارکردهای زبانی در این متن، گسترده و به کار گرفته شده‌اند، اما نقش اظهاری یا اطلاع‌رسانی و

ترغیبی در آن بسیار قوی است. این کتاب، چهار دوره را بررسی و گزارش می‌کند: عصر یعقوب لیث و برادرش عمرو که روزگار قدرت و توانمندی سیستان است؛ عصر خلف بن احمد و شکست صفاریان به دست محمود غزنوی که داستان مربوط به میر آب، آگاهی محمود از وضعیت سیستان و کمبود آب را در آن نشان می‌دهد؛ عصر طغرل سلجوقی و سرانجام انتهای کتاب یا همان دوره مؤلف است.

۲-۳-۱. نقش اطلاع‌رسانی سبب شده است، غلبه کاربرد فعل‌ها با افعال ناقص لازم (است، بود، گردد، باشد) و بندهای توصیفی یا وصفی و افعال حرکتی و عمل‌گرا باشد که انجام‌دادن عملی را نشان می‌دهند (گفت، رفت، بگذرد، نگاه کردند، پی افکند، ابتدا کنید، برون آید، خواند، گرد کرده بود). این نکات با ویژگی آفاقی سخن در دوره اول زبان فارسی سازگاری کامل دارد و وصف یکی از پرسامدترین موضوعات آن دوره است (ر.ک: محجوب، ۱۳۵۰: ۱۵-۱؛ مرشدی، نجاری، ۱۳۹۳: ۱۷-۱). تاریخ سیستان (۱۳۹۱: ۲۱۱-۲۰۹) اطلاع‌رسانی می‌کند که نخستین قصیده‌سرایان پارسی گو، به تشویق یعقوب که برخلاف امرای محلی دیگر، تبعیت از خلفای عباسی را بر خویشتن لازم نمی‌دید، به سرودن قصیده مدحی پرداختند (ر.ک: نورایی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۸۰-۱۵۹). جمله‌ها و جمله‌واره‌هایی همچون «بناکردن سیستان بر دست گرشاسب ابن... میشی ابن کیومرث بود و کیومرث آدم بود؛ ضحاک جهان ویران کند؛ پیامبر، مردم عجم را به دین حق خواند؛ هم به فراه، به دهی که مسو گویند، از کوه بلی، بُخْتَنْصَر نَبیره رستم بود...» جنبه اطلاع‌رسانی دارند. ضمن این که سراسر کتاب اطلاعات گسترده‌ای را درباره حکمرانان و عیاران عامی، مردم، شیوه‌های زیست، جغرافیای تاریخی، امارت یعقوب و برادرش عمرو، شیوه‌های امارت و خطبه کردن و...، اطلاعات تاریخی ادبی در مورد فردوسی، بسام گُرد، وصیف سگری، دقیقی و...، حمله‌های یعقوب و فتح زمین داور و زرننگ، حمله‌های دیگران به سیستان، سپاهیان و حتی مردمان ساده‌لوح و تنومند و نیرومندی چون ازهر را که در خدمت دربارهای سیستان بوده‌اند (ص ۱۴۴)، در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

باید گفت که در جمله کیومرث آدم بود دو نکته نهفته است نخست اینکه نویسنده، این مسأله را اطلاع و اخبار می‌دهد ولی آنچه که مهم تر است پیوند اسطوره‌های ایرانی با اندیشه‌های سامی و عربی است که به نیت بیان برابری و شاید شعوبیگری نوشته شده است و بیانگر احساس نویسنده در مورد تفاوت نژادها و برابری انسانها است. جمله مربوط به بختنصر (بخت نرسی) هم تاریخ و اسطوره را به هم پیوند داده است.

۲-۳-۲. نقش ترغیبی

نقش ترغیبی زبان مؤلف تاریخ سیستان را در جملات و بندهایی همچون (چون آدم از سران‌دیب به طلب حوا برفت، به هیچ جا اقامت نکرد مگر به آن جایگاهی که اکنون سیستان است.) و (حکم کردند که تا چهار هزار سال شمسی این شهر بماند.) و (این شهر باز آبادان گردد.) می‌توان مشاهده کرد که خوانندگان را به قدمت و اهمیت و ماندگاری سیستان متوجه و به شگفتی‌های آن علاقه‌مند می‌کند.

۲-۳-۳. نقش اعلانی و نظارتی

نقش اعلانی و نظارتی را می‌توان در دستور گرشاسب به دانایان برای بررسی احوال ستارگان و تقدیر آسمانی و نیز اجازه دستور مانند آنان به گرشاسب برای ساختن شهر، مشاهده کرد. گرشاسب آشکار می‌کند و علنی می‌سازد که برای ساختن نیازمند همراهی سعد آسمانی و اجازه تقدیر است. هشدار گرشاسب به مردم در مورد ناتوانی

ضحاک از اعمال زور بر سیستان و نابود کردن آن نیز کارکردی نظارتی و تنظیم کننده دارد. نقش جبرگرایی گرشاسب و اجازه ترجیحی اخترشماران، نشان دهنده جنبه های اعلانی و نظارتی هستند. برابرنهادن کیومرث و آدم و بحث حدیث نور نگارنده تاریخ سیستان که از آدم تا خاتم کشیده می شود، سیستان را بنا بر این که، گرشاسب از نسل کیومرث است، جزء شهرهای دینی قرار می دهد و حرمتی دینی برایش باز می خورد و این در حالی است که گرشاسب و خاندان او، از اصلی ترین خاندان های ایرانی (سکایی) محسوب می شوند و از این طریق، فضیلتی اسطوره ای را برای سیستان دارند. از این جاست که گرایش دینی - اسطوره های مؤلف، هرچه بیشتر، معلوم می شود.

۲-۳-۴. کارکرد عاطفی

نقش عاطفی زبان را در کاربرد کاف تحقیر برای زرتشتیان (گبرکان) می توان مشاهده کرد که عاطفه منفی نویسنده را نسبت به گبران آشکار می کند. البته عاطفه دینی مؤلف هم، به نفع سیستانیان رقم خورده و ایشان، نخستین اسلام آورندگان و از سابقون مقرب به درگاه خداوند معرفی شده اند. مخالفت ضمنی با جادو، پادشاهی ستمگرانه و ویرانگری، بیانگر دشمنی مؤلف با آنها و پذیرش عجایب و شگفتی های سیستان، بیانگر عاطفه مثبت نویسنده به سیستان است. نکته عاطفی دیگر در مسأله پذیرش اسلام سیستانیان، نهفته است؛ چرا که نویسنده آن را به دو شکل طوع و کُره مشخص کرده است که بی ارتباط با بیان خردمندی و جبرگرایی نویسنده نیستند. بیان «بر گذر بودن جهان و هر چه اندر اوست» نکته دیگری است که عاطفه نویسنده را نسبت به گریز از دل بستگی به زندگی و نصیحتش به دیگران را در مورد حیات، آشکار می کند. کاربرد فعل دعایی باد در بند «زندگانی خداوند دراز باد» نیز به همین حوزه تعلق دارد که خداوند هستی را برتر و بالاتر از همه کس و همه چیز می داند و با گرایش مثبت عاطفی، خوبی ها را با دعا کردن به در گاهش از او طلب می کند. برتری خداوند، ناپایداری جهان، پسندیدگی سیستان، مسلمانی سیستانیان، شگفت انگیز بودن سیستان، بیانگر عواطف دینی و میهنی مؤلف هستند.

زبان، کلید تفهیم و تفاهم است و انسان ها و اندیشه ها را به یکدیگر پیوند می دهد. کارکرد تعاملی اصلی ترین کارکرد زبان است. در تاریخ سیستان، گفت و گوی گرشاسب با دانایان و مکالمه فردوسی با محمود و محمود با وزیرش و دیگر گفت و گوهای سراسر متن (مثل گفت و گوی یعقوب با ازهر) بیانگر کارکرد تعاملی زبان هستند.

۲-۳-۵. از کارکردهای ابزاری زبان، مشخص کردن نظام اداری، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر سیستان را می توان تشخیص داد. مؤلف از متن، برای مشخص کردن مشاغل موجود (تجار، امیر آب، حجامان، سراجان، صیادان، مودنان، ستوربانان، غلامان و طبّاخان و.../ پیک، رسول، وفد، پایزه، دبیر، عهد، لوا، منشور و پهلوان و سالار جنگ و...) در سیستان آن عهد بهره گرفته است (ر.ک: پناهی، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۶۳). کوشش مؤلف برای ریشه شناسی کلمه سیستان و پیوند دادن آن به سیستان (و سیو مردمرد را گفتندی به آن روزگار و سیستان به آن گویند که همیشه آن جا مردان مرد باشند و مردی مرد باید تا آن جا گذرد- ۱۳۹۱: ۹) کارکردی ابزاری دارد. در بخش تاریخ صفاریان می توان نمونه زیر را ابزاری برای نشان دادن توجه شعرا و نویسندگان به سیستان دانست. نویسنده در این بخش، از زبان استفاده های ابزاری نموده است.

در داستان ازهر، نویسنده متن، ضمن بیان تظاهر ازهر به نادانی، برای واژه ژفرین، بیتی از دقیقی شاعر را برای شاهد و اثبات ادعای خود در مورد ژفرین و ازهر می آورد. این کار مؤلف استفاده ابزاری از زبان است. «دقیقی به

شعر اندر یاد کند:

بر آب گرم در مانده است پام چو در زفرین در انگشت آزر

(تاریخ سیستان، ۱۳۹۱: ۱۴۴)

در انتهای بخش «حدیث ازهر» نویسنده، استفاده از ابزاری خود را از داستان‌های ازهر بیان می‌کند و می‌گوید: «و همچنین قصه‌های او بسیار است اندر حرب‌ها به اوقات. اما شرط اندر اول کتاب اختصار است، تا خواننده را ملالت کم گیرد». یعنی داستان ازهر، ابزاری برای رفع ملالت بوده و گرنه تاریخ سیستان از نقل گفتارها و رفتارهای دور از خرد او، مستغنی بوده است.

۲-۳-۶. نقش تخیلی

نقش تخیلی این اثر سبب شده است که متن علاوه بر جنبه تاریخی، دارای وجهه ادبی نیز باشد. در این اثر، کاربست عناصر بدیعی و بیانی (تضادها و تناسب‌ها، تشبیه و مجاز و کنایه و استعاره و...)، برای انتقال معنا، مؤثر در خیال‌آفرینی است. علاوه بر بخش آغازین کتاب که با فراواقعیت‌های اسطوره‌ای، راهی به سرزمین خیالی اساطیر گشوده است، بخش مولود مصطفی (همان: ۲۸-۳۸) و حدیث نور که با شنیدن نوای غیب که نام محمد را برای نوزاد آمنه معرفی می‌کرد و مرغان سپیدی که پرهاشان چون پر سیمرخ، معجزه‌دار و شگفت بود و زادن را برای آمنه تسهیل می‌نمود و ابری که حضرت را به همه جا برد تا او را به نام و نشان بشناسند... از جنبه ادبی - تخیلی، برخوردار است. تشبیه شهر به سامه یا پناهگاه، جانشین‌سازی صفت به جای موصوف در واژگان هفت (سیاره)، چهار (عنصر) و دوازده (برج)؛ کنایه‌های زمین‌بوسیدن و فرمان یافتن؛ اسناد مجازی آمدن و رفتن برای آب کوه بلی، و اسناد مجازی بستن چشم‌های «که از زمین همی برآمد» به افراسیاب و «منفعتی که دیده بشود» از کارکردهای شاعرانه و ادبی‌سازی متن تاریخ سیستان هستند.

۳. نتیجه‌گیری

بازخوانی متن تاریخ سیستان بر اساس نظریه معناگرایی هلیدی نشان داد که نوشتارها، هنگامی توفیق رساندن بیش از یک معنا و دریافته شدن آن معانی به وسیله خوانندگان را دارند که در بافت موقعیتی مناسب و بازمینه تجربی و اندیشگانی، روابط بینافردی و روابط بینامتنی درهم تنیده شده باشند و بتوانند معنایی کارکردی و هدفی نقش‌گرایانه را برسانند. بافت موقعیتی تاریخ سیستان بر زمینه پذیرش اسطوره - دین، پیوستگی تاریخ و اسطوره، مخالفت با ستمگری و جادو؛ نمایش تقابلی کارهای خوب کسانی چون گرشاسب و فردوسی؛ و کارزشت ضحاک و محمود غزنوی و وزیرش؛ و ارتباط با متونی همچون شاهنامه، بُندهشن، اخبار گرشاسب و فضایل سجستان، پشتیبانی از حکمرانان محلی پایه‌ریزی شده است. در مورد اهداف زبان و از میان نقش‌های کارکردی زبان، نقش اطلاع‌رسانی و ترغیبی، بیشترین بسامد و نقش‌های ابزاری و تعاملی کمترین بسامد را به خود اختصاص داده بودند که این نکته با موضوع تاریخ سیستان که ارائه گزارش و اطلاعاتی درباره سیستان است هم‌خوانی دارد. در ضمن، به دلیل روایت متن از زاویه دید دانای کل، و غلبه گزارش، توصیف و شرح، تاریخ سیستان گفت‌وگوهای اندک و جنبه تعاملی ضعیفی دارد.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۲)، فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی، تهران: علمی.

- آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۴)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی.
- آکماجین، آندره و دیگران (۱۳۷۵)، *زبان‌شناسی (درآمدی بر زبان و ارتباط)*، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰)، *سبک‌شناسی*، ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۳)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- پناهی، وجیهه (۱۳۸۷)، «اصطلاحات دیوانی و اداری در کتاب تاریخ سیستان»، *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، دوره ۴، شماره ۶: ۱۶۳-۱۸۹.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا و رضا زمردیان (۱۳۸۳)، «تحلیل نحوی-معنایی ساختمان بند ساده در زبان فارسی بر پایه دستور نقش‌گرای نظام مند هلیدی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شماره ۲ (پی‌درپی ۱۴۵): ۵۵-۷۴.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا و نصرت ناصری مشهدی (۱۳۸۷)، «تحلیل متن نامه‌ای از تاریخ بیهقی با رویکرد معناشناسی کاربردی»، *زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۶۲: ۳۷-۵۸.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۹۱)، چاپ مدرس رضوی، جعفر، چاپ ۳، تهران: مرکز.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، «کارکرد تصریف در دو سوره قرآنی ناظر به داستان آفرینش در پرتو فراکارکرد متنی هلیدی»، *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*، شماره ۵۵: ۱۰۱-۱۱۶.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۹)، «همبستگی سطوح روایت و فراکارکردهای هلیدی در داستان حسنک وزیر»، *ادب پژوهی*، دوره ۴، شماره ۱۲: ۶۹-۸۷.
- دلیر، نیره (۱۳۹۷)، «بررسی و تحلیل راهبردهای نظامی جنگ‌های سامانیان و صفاریان»، *مطالعات تاریخی جنگ*، دوره ۲، شماره ۱: ۳۱-۵۲.
- رضایی، حدائق و محمد علی‌پور (۱۳۹۱)، «بررسی متون خواننداری مجموعه فارسی بیاموزیم بر اساس نقش‌های هفت‌گانه زبان از دیدگاه هلیدی»، *پژوهش‌نامه آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان*، سال اول، شماره ۲: ۱۷۳-۱۷۹.
- سرمد، محمدرضا و صدیقه خزاعی (۱۳۹۴)، «دیو در فرهنگ ایران زمین با تکیه بر خراسان جنوبی»، *مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان*، شماره ۱: ۵۸-۷۵.
- سلدن، رامان (۱۳۷۷)، *راهنمای نظریه ادبی*، چاپ عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شریفی، محمد (۱۳۸۷)، *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: معین-فرهنگ نشر نو.
- صالحی، کورش (۱۳۹۱)، «برآمدن یعقوب لیث صفاری و توقف جریان فتوح و مهاجرت‌های اعراب به هند و سند»، *تاریخ ایران*، شماره ۷۰/۵: ۱۲۰-۱۳۵.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۶)، «برافتادن صفویان، سیستان، تاریخ‌نویسان و آخرین ملوک نیمروز»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران*، دوره ۵۸، شماره ۱۸: ۱۵۵-۱۷۷.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- صفوی، کورش (۱۳۸۶)، *زبان‌شناسی و ادبیات*، تهران: هرمس.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰)، *از زبان‌شناسی به ادبیات (نظم)*، چاپ ۳، تهران: سوره مهر.
- فقیه ملک مرزبان، نسرین و پروانه محبی تبار (۱۳۹۲)، *زبان‌پژوهی* (دانشگاه الزهرا)، سال پنجم، شماره ۹: ۱۹۹-۲۲۵.
- قاضی‌زاده، خلیل و بهزاد قنصولی هزاره (۱۳۸۹)، «اهمیت یک‌دستی سبک در ترجمه»، *مطالعات زبان و ترجمه*، دوره ۴۲، شماره ۱: ۱۱۱-۱۲۵.

- کافی، غلامرضا زهره عامری (۱۳۹۴)، «باورها و عناصر عامه در رمان سووشون»، فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۲، شماره ۴: ۴۲-۶۳.
- کریمی، محمدحسین (۱۳۸۲)، «تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۴، شماره ۱۶۸: ۱۲۹-۱۵۰.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۵۰)، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: دانش سرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی، چاپ ۴، تهران: سمت.
- مهاجر، مهرا و محمد نبوی، (۱۳۷۶)، زبان‌شناسی شعر، تهران: مرکز.
- ناظمیان فرد، علی (۱۳۹۰)، «واکاوی رنگ سیاه در میان عباسیان»، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال دوم، شماره ۷: ۱۳۷-۱۵۶.
- نورایی‌نیا، زهره و همکاران (۱۳۹۴)، «بازتاب براندازی خاندان‌های ایرانی عصر غزنوی در آثار شاعران و مورخان»، بهارستان سخن، سال ۱۲، شماره ۲۸، ۱۵۹-۱۸۰.
- هلیدی، مایکل و رقیه حسن (۱۳۹۳)، زبان، بافت و متن، چاپ مجتبی منشی‌زاده و طاهره ایشانی، تهران: علمی.
- یاور، حورا (۱۳۸۸)، داستان فارسی و سرگذشت مدرنیته در ایران، چاپ اول، تهران: سخن.

References

- Aghagolzadeh, Ferdows. (2013), *Descriptive culture of discourse analysis and pragmatics*, Tehran: Scientific.
- Aghagolzadeh, Ferdows. (2015), *Critical discourse analysis*. Tehran: Scientific.
- Akmagin, Andre and others. (1996), *Linguistics (an introduction to language and communication)*. Kermanshah: Razi University.
- Bahar, Mehrdad. (1994), *Research in Iranian mythology*. Tehran: Agah.
- Bahar, Mohammad Taqi (1991), *Stylistics*. V2. Tehran: Amirkabir.
- Delir, nayyere. (2018), "Study and analysis of military strategies of Samanid and Saffar wars". *Historical Studies of War*, Volume 2. No. 1, 31-52.
- Faqih Malek Marzban, Nasrin, Mohebbi Tabar, Parvaneh. (2013), *Linguistics* (Al-Zahra University), fifth year. No. 9: 199-225.
- Ghazizadeh, Khalil, Consul of Hazara, Behzad. (2010), "The importance of style uniformity in translation". *Language studies and translation*. Volume 42. No. 1: 111-125.
- Halliday, Michael; Hassan, Roghayeh. (2014), *Language, texture and text*. Published by Mojtaba Monshizadeh and Tahereh Ishani. Tehran: Scientific.
- *History of Sistan* (2012), Printed by Modarres Razavi, Jafar. Ch 3. Tehran: Center.
- Horri, Abolfazl (2010), "Correlation between the levels of narration and the functions of Halliday in the story of Hassanak Wazir". *Literary research*. Volume 4. No. 12: 69-87.
- Horri, Abolfazl (2009), "The function of tasrif in two Qur'anic chapters on the story of creation in the light of the Halliday textual function". *Foreign Studies*. No. 55: 101-116.
- Kafi, Gholamreza, Ameri, Zohreh. (2015), "Beliefs and Popular Elements in Suoshun's Novel", *Popular Culture and Literature*. Year 2. No. 4: 42-63.
- Karami, Mohammad Hussein (2004), "Fate and Destiny in Persian Literature". *Faculty of Literature and Humanities*, University of Tehran, Volume 4. No. 168: 129-150.
- Mahjoub, Mohammad Jafar (1971), *Khorasani style in Persian poetry*. Tehran: Higher University and Faculty of Literature and Humanities.
- Meshkat al diny, Mehdi (2009), *Persian Grammar: Vocabulary and Structural Links*. V4. Tehran: Samat.
- Mohajer, Mehran, Nabavi, Mohammad. (1996). *Linguistics of poetry*. Central Tehran.

- Nazemiyan, fardali. (2011). "Analysis of the color black among the Abbasids", *studies of cultural history*. second year. No. 7: 137-156.
- Noraynia, Zohreh, et al. (2015). "Reflection of the overthrow of Iranian families in the Ghaznavid era in the works of poets and historians", *Baharestan Sokhan*, Volume 12, Number 28: 159-180.
- Pahlavannejad, Mohammad Reza, Naseri Mashhadi, Nusrat. (2008). "Textual analysis of a letter from the history of Bayhaqi with an applied semantic approach". *Persian Language and Literature*. No. 62: 37-58.
- Pahlavannejad, Mohammad Reza, Zomordian, Reza. (2004). "Syntactic-Semantic Analysis of Simple Structure in Persian Based on Halliday's Systematic Rhetorical Order". *Mashhad Faculty of Literature and Humanities*. No. 2 (145 consecutive): 55-74.
- Panahi, Vajiha. (2008). "Administrative and administrative terms in the history of Sistan". *Journal of Epic Literature*, Volume 4. No. 6: 163-189.
- Rezaei, Hadayegh, Alipour, Mohammad. (2012). "Let's study the reading texts of the Persian collection based on the weekly maps of the language from Halliday's point of view". *Research paper for teaching Persian to non-Persian speakers*. first year. No. 2: 173-179.
- Safavid, Cyrus. (2004). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Contemporary Culture.
- Safavid, Cyrus. (2007). *Linguistics and literature*. Tehran: Hermes).
- Safavid, Cyrus. (2011). *From Linguistics to Literature Order*. Tehran: Surah Mehr.
- Salehi, Kourosh. (2012). "The rise of Yaqub Laith Saffari and the cessation of the conquest and migration of the Arabs to India and Sindh", *History of Iran*, No. 5/70: 120-135.
- Sarmad, Mohammad Reza, Khazaei, Sedigheh. (1394). "Demon in the culture of Iran-Land relying on South Khorasan". *Cultural-social studies of Khorasan*. No. 1: 58-75.
- Sefatgol, Mansore, (2007). "The fall of the Safavids. Sistan. Historians and the last kings of Nimroz." *Journal of Tehran Faculty of Literature and Humanities*, Volume 58, Number 18: 155-177.
- Seldan, Raman (1998). *Guide to Literary Theory*. Published by Abbas Mokhber. Tehran: New design.
- Sharifi, Mohammad (2008). *Dictionary of Persian Literature*, Tehran: Moin-Farhang Nashrno.
- Yavari, Hooraa. (2009) *Persian story and the history of modernity in Iran*. Ch 1. Tehran: Sokhan.